

... در این ایام که نار موقده الهیه شعله به آفاق زده...

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



۱۷۷

... در این ایام که نار موقده الهیه شعله به آفاق زده و پرتو اشراق شرق و غرب را روشن نموده و نفوذ کلمه الله ذوی العقول را حیران کرده و امر الله احاطه کبری یافته و خوف و خطری نمانده مدعیان فرصت یافته و مرد میدان گشته خاموشان زاویه نسیان و خفاشان خائف هراسان که بر رؤوس منابر در اصفهان و طهران تبری از حضرت اعلی روحی له الفداء نمودند بیرون دویده اند و ادعای اصالت مینمایند و بی خبرانی چند را خفیا اقناع نموده اند و به القاء شبهات پرداختند در سر سر پاپی این و آنند که هر یک را به وسیله ای از صراط مستقیم بگردانند و یا اذیتی برسانند. رئیس قوم را جمیع آشنا و بیگانه میدانند که در ایام خطر به لباس درویشی به هر بوم و بر سفر میکرد و در رهگذر کشکول بدست شیئا لله میگفت. وقتی که حکایت صادق و ناصرالدین شاه شد جمیع احباب را در تحت شمشیر و زنجیر در بلوک نور گذاشت و خود فوراً فرار به مازندران و گیلان نمود و رشته ای بر سر بست و پوست درویشی در بر و نام خویش درویش علی نهاد و در کوه و دشت سر گردان بود تا آن که جمال قدم نفی و سرگون به عراق عرب گردید او نیز از پی به بغداد به پناه مبارک سفر کرد ولی مخفی و خائف از جمیع بشر.

پس جمال مبارک سفر به کردستان فرمودند و در ایام غیوبت اسم اعظم جمیع یاران عراق و ایران از قدمای احباب میدانند که گاهی در صفحات سوق الشیوخ و بصره به لباس تبدیل سفر مینمود و نام او حاجی علی بود و دسته ای از کفشهای عرب در دست داشت و مشهور به حاجی علی کفش فروش گردید بعد به نجف شتافت و در آنجا لاص خرید و به لاص فروش مشهور گشت حتی به



ORIGINAL



AUDIO

لباس عرب بود و اسم ایرانی را از خود سلب نمود و بکلی در آن دو سال غیبت جمال مبارک نام و نشانی از امر نماند و بعد از شهادت حضرت اعلی و غیبت حضرت مقصود آن غیر حضور همتی مشکور نمود که حتی غیور بغدادی مشهور از آن عمل منفور بود و آن این است که بعد از شهادت کبری ازدواج به حرم حضرت اعلی ام المؤمنین که به صریح بیان حرام بر جمیع است نمود و چون مطبوع طبع نیفتاد کفایت به این تحقیر نگشت بلکه آن محترمه یعنی خواهر ملاً رجبعلی حرم حضرت اعلی به سید محمد اصفهانی احسان شد. این بود همت و اقتدار و قوت و اشتها او که شب و روز به تعدد زوجات اشتغال گردید حتی خواهر حرم خویش مسمی به رقیه خانم از مازندران طلب شد و به او نیز ازدواج گردید و جمع بین الاختین شد و خواهر میرزا نصر الله تفرشی نیز بعقد و نکاح آمد و والده میرزا احمد نیز زوجه مشروعه بود و به بنت عربی نیز اقتران حاصل گشت و تجاوز از نص صریح بیان گردید. این تزوجات متعدده بغداد است ما عدای زوجات طهران و مازندران اگر تحقیق شود این بیت واضح و مشهود گردد، آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گذشت. ما شرح و بسط در این خصوص ننمائیم مقصود این است که سید حضور اجرای چنین امور مخالف نص قاطع رب غفور فرمود و شب و روز به این امر موهوم مشغول بود یا الله در این مدت چه نصرتی شد و چه خدمتی به امر حضرت اعلی گشت؟ آیا یک نفس هست که بگوید او مرا تبلیغ نمود یا آن که در مدت چهل سال در قبرس توانست که نفسی را هدایت نماید بلکه از تربیت اطفال خویش نیز عاجز ماند دیگر آیا عجزی اعظم از این میشود؟ یدعون من دون الله ما لا ینفعهم وما لا یضرهم لبس المولی و لبس العشیر.

جمال مبارک وقتی که از کردستان مراجعت فرمودند در ایران یاران عدتی معدود بودند و عراق منجمد و خمود نه صدائی نه ندائی و اگر نفسی در اطراف بود در نهایت یأس و خوف و حذر بود ولی اسم اعظم محض ورود به بغداد در را گشودند و صلای عمومی زدند و ندای الهی بلند شد و صیت امر الله در اطراف منتشر گشت. رؤسا و علمای جمیع ملل شب و روز در محضر حاضر و سؤال و جواب مستمر و جمیع به قناعت از جواب معترف تا کار به جائی رسید که خوف و هراس ناصرالدین شاه را بی صبر و قرار نمود و به جمیع وسائل تشبث کرد و به خط خویش به سلطان عبدالعزیز نامه نوشت و رجای نفی جمال مبارک را از بغداد کرد که ایران در خطراست و حکومت پر حذر و عاقبت ضرر به هر دو دولت رسد. این بود که فرمان عبدالعزیز وارد و قرار بر سفر جمال مبارک گردید با وجود آن که مسئله نفی و سرگون بود ولی در نهایت اقتدار به باغ نجیب پاشا نقل مکان فرمودند و دوازده روز در آنجا به قسمی امر الله اعتلا یافت و والی نامق پاشا و جمع ارکان اردو و ولایت و علمای مملکت و وجهای ملت شب و روز به زیارت می آمدند و مشرف میشدند و حال آن که به ظاهر سرگونی بود ولی از نفوذ امر الله در آن ایام معدوده و علو کلمه الله و انتشار نفحات الله آن ایام چنان به سرور و حبور گذشت که عید رضوان شد و به کمال اقتدار حرکت فرمودند و جمیع خلق عراق گواه و شاهدند. اما حضرت حضور با لباس

درویشی با ظاهر نامی عرب گاهی سفر هندی خواستند و گاهی مسافرت به ممالک مصر اندیشه نمودند نهایت خبر فرستادند که من بعد از رفتن شما خائفم لهذا پیش از شما به موصل شتافتم و در آنجا منتظر هستم و چون در آن اوقات شهرت داشت که جمال مبارک و جمیع احبّار را در کرکوک که میانه بغداد و موصل است و نزدیکی حدود عجم تسلیم به دولت ایران خواهند نمود لهذا شخص معلوم میفرمود که من در موصل به شما ملحق خواهم شد زیرا ملاحظه مینمودم که هر واقعه ای واقع شود پیش از موصل واقع خواهد شد.

باری چون به موصل و در کنار دجله سر پرده بلند شد و بزرگان موصل از مأمورین و غیره دسته دسته به حضور مبارک مشرف می شدند نیمه شب ظاهر عرب مذکور آمد که جناب معلوم در خانی بیرون شهر منزل و مأوی دارد و بایکی ملاقات خواهد جناب آقا میرزا موسای عمونیم شب رفتند و او را ملاقات کردند سؤال از اهل و عیال خویش کرد گفتند که همراهند و خیمه ای مخصوص آنها گردیده اگر میل دارید بیاید گفت من ابداً مصلحت خویش را در این نمی بینم ولی قافله ای موجود که با شما حرکت خواهد کرد من در میان آن قافله هستم تا آن که به دیار بکر رسید و بر همین منوال رشته سیاهی در سر و کشکولی در دست و در میان قافله معاش و مجالس ترک و عرب بود. چون به دیار بکر رسیدیم خبر فرستاد که من شبها نزد متعلّقین خویش خواهم آمد و صبح باز مراجعت به قافله نمایم آن نیز مجری شد و چون حاجی سید محمد او را میشناخت دیده و دریافت و به عنوان این که این درویشی است ایرانی و آشنای من است ملاقات نمود ولی سایر احباب چون او را ندیده بودند اول نشناختند تا آن که در میان او و سید محمد نزاعی حاصل گشت و جناب حضور در حضور احبّاباً که الآن هستند آمد و شکایت از سید محمد نمود. چون سید محمد حضور یافت عرض کرد در مسئله ای میان من و او اختلاف است او میگوید که مرآت همیشه روشن است من میگویم میشود که مرآت محتجب از شمس گردد تا در مقابل است روشن است و چون منحرف گردد تاریک شود بعد جمال مبارک سید محمد را زجر فرمودند که چرا نزاع و جدال میکنی و در این خیل ابرار منازعه برپا مینمائی؟ بعد در کمال اقتدار موبک رحمانی وارد مقرّ سریر سلطانی گردید در نهایت استغنا حرکت شد اسم اعظم ابداً به وزرا و وکلا ملاقات فرمودند و اعتنائی نکردند.

